



یکی از اصول تفکر انقلابی، تثبیت و تأمین آزادی و آزاداندیشی است. آزادی را نباید بد معنا کرد. آزادی یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی است که یکی از شعبش آزاداندیشی است. بدون آزاداندیشی، این رشد اجتماعی، علمی، فکری و فلسفی امکان ندارد. در حوزه‌های علمیه، دانشگاه و محیط‌های فرهنگی و مطبوعاتی، هو کردن کسی که حرف تازه‌ای می‌آورد، یکی از بزرگ‌ترین خطاهاست؛ بگذارید آزادانه فکر کنند. البته من فهم غلط از آزادی را تأیید نمی‌کنم؛ ما باز گذاشتن دست دشمن را در داخل برای اینکه مرتباً گاز سستی تولید کند و در فضای فرهنگی یا سیاسی کشور بدمد، تأیید نمی‌کنم؛ من براندازی خاموش را – آن‌چنانی که خود امریکایی‌ها گفتند و عواملشان چند سال قبل در اینجا ساگدی و بی‌عقلی کردند و به زبان آوردند – بر نمی‌تایم و رد می‌کنم، اما توسعه‌آزادی و رها بودن میدان برای پرورش

فکر، اندیشه، علم و فهم، ربطی به اینها ندارد. ظرافتی لازم است که آدم این دو منطقه را از همدیگر باز بشناسد و مرز اینها را معین کند. آزادی و آزاداندیشی، یکی از مبانی اصلی اصولگرایی است… وظیفه حتمی دولت اسلامی، گسترش علم و دانایی است؛ چون دولت اسلامی بدون گسترش علم و دانایی به جایی نخواهد رسید. گسترش آزاداندیشی هم مهم است. واقعا انسان‌ها باید بتوانند در یک فضای آزاد فکر کنند. آزادی بیان تابعی از آزادی فکر است. وقتی آزادی فکر بود، به طور طبیعی آزادی بیان هم هست. عمده، آزادی فکر است که انسان‌ها بتوانند آزاد بیندیشند. در غیر فضای آزاد فکری، امکان رشد وجود ندارد. برای فکر، برای علم، برای میدان‌های عظیم پیشرفت بشری اصلا جایی وجود نخواهد داشت. ما در مباحث کلامی و مباحث فلسفی هر چه پیشرفت داشتیم، در سایه مباحثه، جدل، بحث و وجود معارض داشتیم. اشکالی

گسترش فضای آزاد فکری، و وظیفه حتمی دولت اسلامی است

اندیشه

که ما همواره به بخش‌های فرهنگی داشته‌ایم، این بوده که به نقش‌خودشان به عنوان یک دولت اسلامی در صحنه کارزار فکری درست عمل نمی‌کنند. کارزار فکری باید باشد؛ منتها کارزار فکری عملاً به این شکل درنمیآید که ما به قول سعدی، سگ را بکشاییم و سنگ را بزنیم؛ حربه را از دست اهل حق و اهل آن فکری که حق می‌دانیم، بگیریم، اما دست اهل باطل را باز بگذاریم که هر بلایی می‌خواهند، سر جوان‌های ما بیاورند، نه، او حرف بزند، شما هم حرف بزنید و در جامعه فکر تزیق کنید. ما به تجربه دریافته‌ایم آن جایی که سخن حق با منطق و آرایش لازم خودش به میدان می‌آید، هیچ سخنی در مقابل آن تاب پهلوزدن و مقاومت کردن نخواهد داشت.

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیئت‌دولت ۸/۶/۸۴ و بیانات ایشان در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ۲۹/۳/۸۵



انسانی می‌دانست، فعالیت دیگران را تحمل نمی‌کرد و با توجه به از نیاطاتی که داشت، ما را تحت مضیقه‌هایی گذاشت. یک جریان داخلی دیگر نیز اساساً تجدیدنظر در روش را بر نمی‌تابید و برای نمونه، حجت‌الاسلام سیدحمید روحانی در نامه‌ای سر گشاده، موضع شددیدی نیز علیه گفت‌وگوی من با دکتر عباس میلانی گرفت و ادعا کرد که روایت سلطنت‌طلبان را در باره امام و انقلاب تطهیر کرده‌ایم، در حالی که حتی آقای مسعود بهنود در تلویزیون بی‌بی‌سی گفته بود در این مصاحبه ۳۷ سؤال رد و بدل شده که طرفین در هیچ کدام از مباحث با هم موافق نبودند!

شما به انتقاد آقای سیدحمید روحانی پاسخ دادید؟

اساساً زمانی برای پاسخگویی نماند، چون کمتر از چند هفته بعد مجله برای چندین ماه تعطیل شد و استعفا دادم. پس از انتشار دوباره آن نیز من سردبیری آن را بر عهده نداشتم، اما هر کس که این مصاحبه‌ها را کامل بخواند، نه اینکه فقط تیرها و سوتیرها را مطالعه کند، متوجه می‌شود که نقطه عزیمت ما برای مباحثات انتقادی، یک دیدگاه اصیل اسلامی بود که در مشورت با متفکران زنده شکل می‌گرفت و رشد می‌کرد و در همین روند، مانیفست ما نیز تکامل می‌یافت.

در زمان سردبیری «عصر اندیشه» به دادگاه نیز رفتید؟ یعنی هزینه قضایی هم برای خط‌مشی‌ای که دنبال می‌کردید، پرداخت کردید؟

در سؤال اول به گفت‌وگو با «محمدعلی طاهری» اشاره کردید و از قضا همین مصاحبه ما را با شکایت آقای علیزاده طباطبایی که وکیل آقای طاهری است، به دادگاه کشاند. ادعای وکیل ایشان این بود که چنین گفت‌وگویی صورت نگرفته که ما نیز مستندات خود را به دادگاه ارائه دادیم و تبرئه شدیم.

با چنین تجربیاتی، به نظر شما چرا در عصر حاضر تضارب آرا در جامعه ما پیرامون مسائل اساسی علوم انسانی کم دیده می‌شود و هنوز نیز گفت‌وگو و مناظره یک شخص لیبرال با یک فرد انقلابی یک اتفاق منحصر به فرد تلقی می‌گردد؟ چرا دیگر مثل ابتدای انقلاب خبری از مناظرات ایدئولوژیک نیست؟ آیا این نیاز انقلاب مر رفع شده یا دلیل دیگری دارد؟

امروزه بیش از هر زمانی انقلاب نیاز به مناظرات عقیدتی و مباحثات انتقادی دارد تا از فرسایش نظری گذر کند. به گمانم اولین اشکال جامعه

آن هنگام فکر می‌کردید که ممکن است این مدل روزنامه‌نگاری برای شما تبعات پیامد‌هایی داشته باشد؟ حال چه این تبعات از درون جریانی باشد که شما آن را نمادینگی می‌کردید، چه خارج از آن؟

بله. کاملاً قابل محاسبه بود. ما از جهات بسیاری، آسیب‌پذیر بودیم و به موقعیت شکننده مجله اشراف داشتیم. از یکسو، هیچ جریان قدرتمند سیاسی یا اقتصادی – که برخی از منابع مالی حوزه فرهنگ و رسانه را نیز متأسفانه همین گروه‌ها در اختیار دارند – ما را حمایت نمی‌کرد و اگر هم می‌کرد، ما زیر بار آن نمی‌رفتیم. در ژورنالیسم ایرانی، متأسفانه این اولین نقطه آسیب است و عموماً باید به جایی وصل بود. کارنامه «عصر اندیشه» در دوره ما نشان می‌داد که این اتصال برقرار نبود.

وانگهی، وقتی حامی قدرتمند نداشته باشید، طبعاً اقتصاد رسانه شما نیز آسیب‌پذیر می‌شود. مسئله تأمین بودجه و دفعه‌های ناشی از آن در یک سال آخر سردبیری من، بیشتر اوقاتم را به خود اختصاص داد و در نهایت، تبدیل به یک روند فرسایشی شد که خود ما جراحی مفصلی داد، بنابراین هر جا زوایای از جهت فکر و روش باقرائت‌های مسلط پیدای می‌کردیم، این آسیب اقتصادی می‌توانست بیشتر شود و همان اسپاسر‌های محدود نیز به تدریج بی‌انگیزه شوند. سوم اینکه، جریان اصلاح‌طلب از هیچ کوششی برای بی‌اعتبارسازی مجله فروگذار نمی‌کرد و تلاش داشت به شکل پیوسته ما را در بحران نگه دارد. رسانه‌های این جریان حتی تلاش می‌کردند تا تعامل ما با سوره‌های مختلف و نویسندگان منتقد را مخدوش کنند و عده‌ای را از همکاری با ما برحذر دارند که البته دوره این نوع سناریوها گذشته‌است و نتوانستند مانع کارمان شوند.

چهارم و مهم‌تر از همه اینکه، برخی افراد شاخص حتی اصولگرا، روش‌سار را در مجله «عصر اندیشه» بر نمی‌تابیدند و گمان می‌کردند که «مباحثات انتقادی» با شخصیت‌های منتقد یا دگراندیش، نوعی «باج‌دان» به رقیبای فکری است. اما به نظرم این تحلیل آنها از بیخ و بن غلط است و منبای دینی هم ندارد. جالب است که همین دسته‌از اصولگرایان بعد از ما نیز همان روش «عصر اندیشه» را بی‌گرفتند! اما این رشته مسائل برای

ما تولید بحران می‌کرد و بر شدت فشارها می‌افزود. از درون جریان اصولگرایی، شخصیت‌هایی کم‌شمار مانند دکتر مقدم بودند که از آن کار حمایت‌های سازنده کردند و به من مشوقان، آقای دکتر صفارزندی به این تیب فعالیت‌ها توجه داشتند.

در مقابل، حجم مخالفت‌ها در آن زمان و برخلاف امروز، وسیع بود. یک جریان داخلی که خود را متولی علوم

پیشقدم شود. با آقای سعید مستغانی نیز این جنس بحث‌ها را بسیار انجام می‌دادیم. در جریان منتقد نیز آقای «بیژن اشتری» که مترجم و نویسنده با سابقه‌ای هستند، با اینکه دیدگاه متفاوتی با ما دارند، کمابیش همان تحلیل را داشتند، هرچند این دوستان، به‌رغم تشریق من، اشکالاتی را نیز به روش‌ها و دیدگاه‌هایم وارد می‌کردند و به صراحت نیز این انتقادات را با هم در میان می‌گذاشتیم.

همچنین در دیدارهایی که با آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله سیدمحمد مهدی میرباقری، آیت‌الله سیدمحمد خاکنه‌ای، آیت‌الله مصباح‌زدی و… در شش ماه اول انتشار «عصر اندیشه» داشتم و خط‌مشی مجله را شرح می‌دادم، رویکردهای این بزرگان نیز سبب انگیزه بیشتر ما برای ادامه روش «مباحثات انتقادی» شد. آیت‌الله سیدمحمد قائم مقامی نیز که در دوره‌ای از مشاوران ما بودند، همین تحلیل را داشتند که باید یک تلاش وسیع ژورنالیستی برای شکل‌گیری دوباره مناظرات اعتقادی شکل گیرد و جریان انقلاب باید در برابر رقیبای فکری خود، فکر و ایده و چشم‌اندازهای تازه عرضه کند، در غیر این صورت شکست خواهد خورد. بعدها و در طول کار مجله این جلسات مشورتی وسعت یافت.

اما روشی که از آن صحبت می‌کنیم، زمان نیاز داشت تا پخته شود. سرانجام، بر پایه مانیفستی که سال ۱۳۹۴ در شماره ۷ مجله منتشر کردیم، اجزا و شیوه‌های خود را به صراحت اعلام کردیم. تلاش برای تدوین این‌مانیفست که بخش مهمی از کار آن توسط آقای «مهدی جمشیدی» عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی پیش رفت، برای این بود تا به یک «ریهفات تازه» از تفکر ژورنالیستی و کار روشنفکری برسیم که بتواند منبای فعالیت‌های ما باشد. البته در سال آخر عصر اندیشه، من بحث «احیای تفکر انتقادی» را مطرح کردم که اگر خواستید بعداً درباره آن می‌توان بحث کرد.



در حال حاضر بخش مهمی از دانشگاه‌ها و محافل علمی ما در اختیار جریان‌های فکری رقیب با تفکر انقلابی است. مشرب‌های مختلف فکری معارض با تفکر انقلاب، آرا و قرائت‌های خود را با دانشجویان خود درمیان می‌گذارند، اما اغلب یکسویه و نه در قالب مناظره‌های روشمند

گفت‌وگوی روزنامه «جوان» با پیام فضلی‌نژاد پیرامون ژورنالیسم علوم انسانی

نظریه‌پردازی ما فرمایشی شده است

■ محمدحسن صادق پور

پیام فضلی‌نژاد، نویسنده و پژوهشگر، از سال ۱۳۷۶ فعالیت‌های مطبوعاتی خود را آغاز کرد و از ابتدای سال ۱۳۹۳ تا پایان ۱۳۹۵ سردبیری مجله «عصر اندیشه» را بر عهده داشت. فضلی‌نژاد کتاب‌های «شوالیه‌های ناتوی فرهنگی» (بر فروش ترین کتاب سیاسی سال‌های ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸) و «ارتش سری روشنفکران» را در کارنامه خود دارد که توسط مؤسسه کیهان در قالب مجموعه کتاب‌های «نیمه پنهان» به چاپ رسیده‌اند. وی در سال‌های گذشته پنج‌مایش در قالب «شعبان علوم انسانی» را برگزار کرده و مدیریت گالری هنری «اندیشمندان انقلاب اسلامی» را نیز بر عهده داشته است. او عضو کمیسیون تخصصی علوم اجتماعی در «نهادهات‌خانه‌های عمومی کشور»، عضو «فدراسیون جهانی روزنامه‌نگاران» در شبکاگو و عضو «انجمن سنغنی روزنامه‌نگاران ایران» بوده است و دهها سخنرانی در زمینه‌های پژوهشی مختلف سیاسی، فرهنگ و علوم انسانی در دانشگاه‌های کشور ایراد کرده است. با توجه به سابقه حضور فضلی‌نژاد در نشریه «عصر اندیشه» که در دوران سردبیری وی نشریه‌ای متفاوت و آزاداندیش در حوزه اندیشه در بین مطبوعات جریان انقلابی به حساب می‌آمد، به سراغ ایشان رفتم تا از «مصائب آزاداندیشی» و دشواری‌های این مسیر و تجربه او در این حوزه بشنوم.

■ ■ ■

به عنوان نخستین سؤال، اکنون بیش از یک سال است که شما از سردبیری مجله «عصر اندیشه» استعفا کرده‌اید. در دوره سه ساله سردبیری خود، تلاش داشتید تا حتی اندیشه‌های انحرافی را از زبان افراد اصلی آن جریان بیان کنید. برای همین برای نقد جریان عرفان حلقه، سراغ شخص «محمدعلی طاهری» رفتید یا برای نقد تفکر منطظری گفت‌وگوی خود با پسرش «احمد منطظری» را پس از مدت‌ها نشر دادید. این فکر چگونه متولد شد و آیا چنین روش روزنامه‌نگاری، تبعات و پیامدهایی نیز برای شما و تیم‌تان داشت؟

شاید بتوان گفت که بزرگ‌ترین هزینه این روش، همان توقف انتشار مجله بود، اما اجازه بفرمایید برای پاسخ به این سؤال، مقدمه کوتاهی را عرض کنم و توضیح دهم که این فکر چگونه متولد شد. ما هنگامی روش «مباحثات انتقادی» یا طبیف‌های مختلف فکری را به صورت منسجم دنبال کردیم که به یک تحلیل جامع از



من در طول یک‌سال گذشته و پس از استعفا از سردبیری «عصر اندیشه» برای تحقیقی پیرامون «وضع تفکر در ایران معاصر» با بیش از ۲۰ نفر از متفکران و اندیشمندان کشورمان بحث و گفت‌وگو داشته‌ام. اگر آن بحث‌ها منتشر شود، خواهیم دید که به دست خود چه ظلمی به تفکر اصیل اسلامی کرده‌ایم و چه ظریف‌هایی را کنار گذاشته‌ایم؟ از این جهت، به هیچ وجه تصور نمی‌کنم که ما دارای خلأ نظری غیر قابل جبران هستیم، بلکه نیاز به یک بازاندیشی منضبط و احتیاجری روشمند داریم که می‌توان درباره آن بحث‌های بسیاری شکل داد.

برخی معتقدند عدم نیل به مطلوب در اسلامی‌سازی علوم انسانی، جریان‌های فکری متعند و متکثر درون انقلاب اسلامی است؛ یکی از تفکیک می‌گوید، دیگری رویکرد اخباری دارد، یکی از اساس مدرنیته را یکسره نفی می‌کند؛ دیگری معتقد به لزوم گزینش‌گری در خصوص مدرنیته است. به نظر شما این تکثر آرا مانع از فراموش کردن رقیب اصلی یعنی اندیشه لیبرال نیست؟ یا شما این تکثر را مطلوب می‌دانید؟

به نظرم، تکثر فکری در جریان اسلامی‌سازی است و نشان از ظرفیت‌های کلان متفکران مسلمان دارد. هیچ کدام از این‌نگرش‌ها، با استعمار و فلسفه لیبرالی موافقت ندارند و بنابراین تکثر عقیدتی سبب غفلت از ایدئولوژی‌های رقیب نخواهد شد، بلکه می‌تواند چشم‌اندازهای تازه‌ای را در این رقابت در اختیار ما قرار دهد. از نگاه من باید این تکثر را به رسمیت شناخت و با آن برای افزایش ظرفیت‌های فکری تعامل کرد. در غیر این صورت، تبدیل به جریانی منزوی خواهیم شد که قدرت گفت‌وگو، حتی در درون خود را نیز از دست می‌دهد، چه برسد به قدرت دیالوگ با اندیشه‌های معارض را.